



آخرین ساعات حیات امیرمؤمنان علی(ع) چگونه گذشت

امیرالمؤمنین(ع) در وصیت خود فرمود: ای نوادگان عبدالمطلب! نکند که شما بعد از شهادت من دست خود را از آستین بیرون آورید و در خون مسلمانان فرو برید و بگویید امیر مؤمنان کشته شد و این بهانه‌ای برای خونریزی شود.

امیرالمؤمنین(ع) در وصیت خود فرمود: ای نوادگان عبدالمطلب! نکند که شما بعد از شهادت من دست خود را از آستین بیرون آورید و در خون مسلمانان فرو برید و بگویید امیر مؤمنان کشته شد و این بهانه‌ای برای خونریزی شود. خبرگزاری فارس: آخرین ساعات حیات امیرمؤمنان علی(ع) چگونه گذشت
خبرگزاری فارس - گروه آیین و اندیشه: جنگ نهروان پایان یافت و امام علی (ع) به کوفه مراجعت کرد، ولی عده‌ای از خوارج که در نهروان توبه کرده بودند دوباره زمزمه مخالفت سر دادند و بنای فتنه و آشوب گذاشتند.

امام علی (ع) برای آنان پیام فرستاد و آنان را به آرامش دعوت کرد و از مخالفت با حکومت برحذر داشت، ولی چون از هدایت ایشان ناامید شد با قدرت آن گروه ماجراجو و طغیانگر را تار و مار کرد و در نتیجه برخی از آنان کشته و زخمی شدند و عده‌ای هم پا به فرار گذاشتند. یکی از فراریان خوارج، عبدالرحمان بن ملجم از قبیله مراد بود که به مکه گریخت.

شورای سه نفره خوارج

فراریان خوارج، مکه را مرکز عملیات خود قرار دادند و سه تن از آنان به نامهای عبدالرحمان بن ملجم مرادی و برک بن عبدالله تمیمی (1) و عمرو بن بکر تمیمی (2) در یکی از شبها گرد هم آمدند و اوضاع آن روز و خونریزی‌ها و جنگهای داخلی را بررسی کردند و از نهروان و کشتگان خود یاد کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که باعث این خونریزی و برادرکشی علی (ع) و معاویه و عمروعاص هستند و اگر این سه نفر از میان برداشته شوند مسلمانان تکلیف خود را خواهند دانست و به میل خود خلیفه‌ای انتخاب خواهند کرد.

پس این سه نفر با هم پیمان بستند و آن را به سوگند مؤکد کردند که هر یک از آنان متعهد کشتن یکی از سه نفر شود.

ابن ملجم متعهد قتل علی (ع) شد و عمرو بن بکر عهده دار کشتن عمروعاص گردید و برک بن عبدالله نیز قتل معاویه را به عهده گرفت. (3)

نقشه این توطئه به طور محرمانه در مکه کشیده شد و برای اینکه هر سه نفر در یک وقت هدف خود را عملی سازند، شب نوزدهم ماه مبارک رمضان را تعیین کردند و هر یک برای انجام مأموریت خود به سوی شهر مورد نظر خود حرکت کرد.

عمرو بن بکر برای کشتن عمروعاص به مصر رفت و برک بن عبدالله برای قتل معاویه به سوی شام حرکت کرد و ابن ملجم نیز راهی کوفه شد. (4)

معاویه، زخمی شد

برک بن عبدالله در شام به مسجد رفت و در شب موعود در صف اول به نماز ایستاد و در حالی که معاویه سر به سجده داشت با شمشیر به او حمله کرد ولی، در اثر اضطراب روحی و دستپاچگی، شمشیر او به خطا رفت و به جای سر بران معاویه فرود آمد و معاویه زخم شدیدی برداشت.

او را فوراً به خانه‌اش منتقل کردند و بستری شد. وقتی ضارب را در پیش او حاضر کردند معاویه از او پرسید: چگونه بر این کار جرأت کردی؟ گفت: امیر مرا معاف دارد تا مزده‌ای به او بدهم. معاویه گفت: مزده تو چیست؟ برک گفت: علی را امشب یکی از همدست‌های من کشته است و اگر باور نداری مرا توقیف کن تا خبر آن به تو برسد، و اگر کشته نشده باشد من تعهد می‌کنم که بروم و او را بکشم و باز نزد تو آیم.

معاویه او را تا رسیدن خبر قتل علی (ع) نگه داشت و چون خبر مسلم شد او را رها کرد و بنا به نقل دیگر همان وقت او را به قتل رساند. (5)

طبیعیان چون زخم معاویه را معاینه کردند گفتند: اگر امیر اولادی نخواهد می‌توان با دوا معالجه کرد و گرنه محل زخم باید با آتش داغ شود. معاویه از داغ کردن با آتش ترسید و به قطع نسل راضی شد و گفت: یزید و عبدالله برای من کافی هستند. (6)

عمرو عاص به نماز نیامد و فرد دیگر به جایش کشته شد

عمرو بن بکر نیز در همان شب در مصر به مسجد رفت و در صف اول به نماز ایستاد. از قضا در آن شب عمرو عاص را تب شدیدی عارض شده بود که از التهاب و کسالت آن نتوانسته بود به مسجد برود و خارجه بن حنیفه (7#&171; حذافه 7) را برای ادای نماز به مسجد فرستاده بود و عمرو بن بکر او را به جای عمرو عاص کشت و چون جریان را دانست گفت: 7#&171; اوردت عمر 1 و اراد الله خارجه 8) یعنی: من کشتن عمرو را خواستم و خدا کشتن خارجه را.

ابن ملجم روز بیستم شعبان وارد کوفه شد

اما عبدالرحمان بن ملجم مرادی در روز بیستم ماه شعبان سال 40 هجری به کوفه آمد. گویند چون علی (ع) از آمدنش با خبر شد فرمود: آیا رسید؟ همانا جز آن چیزی بر عهده من نمانده و اکنون هنگام آن است.

ابن ملجم در خانه اشعث بن قیس فرود آمد و یک ماه در خانه او ماند و هر روز، با تیز کردن شمشیر خود را آماده می‌کرد. (9) در آنجا با دختری به نام قطام، که او نیز از خوارج بود، مواجه شد و عاشق او شد.

طبق نقل مسعودی، قطام دختر عموی ابن ملجم بود و پدر و برادرش در واقعه نهروان کشته شده بودند. قطام از زیباترین دختران کوفه بود و چون ابن ملجم او را دید همه چیز را فراموش کرد و رسماً از وی خواستگاری نمود. (10)

قطام گفت: من با کمال میل تو را به همسری خود می‌پذیرم مشروط بر اینکه مهریه مرا مطابق میل من قرار دهی. عبدالرحمان گفت: بگو بدانم مقصودت چیست؟ قطام که عاشق را تسلیم دید، مهر را سنگین کرد و گفت: سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و قتل علی بن ابی طالب.

ابن ملجم: تصور نمی‌کنم مرا بخواهی و آن وقت قتل علی را به من پیشنهاد کنی!

قطام: تو سعی کن او را غافلگیر کنی. در آن صورت، اگر او را بکشی هر دو انتقام خود را گرفته‌ایم و روزگار خوشی خواهیم داشت و اگر در این راه کشته شوی جزای اخروی و آنچه خداوند برای تو ذخیره کرده است از نعمت‌های این جهان بهتر و پایدارتر است.

ابن ملجم گفت: بدان که من جز برای این کار به کوفه نیامده‌ام. (11)

قطام گفت: من جمعی را از قبیله خود با تو همراه می‌کنم که تو را در این باره یاری دهند و همین کار را هم کرد و مردم دیگری از خارجیان کوفه به نام وردان بن مجالد از همان قبیله تیم الرباب را با وی همراه ساخت.

ابن ملجم که مصمم به قتل علی (ع) بود با یکی از خوارج به نام شیب بن بجره که از قبیله اشجع بود ملاقات کرد و به او گفت: آیا طالب شرف دنیا و آخرت هستی؟! پرسید: منظورت چیست؟ گفت: به من در قتل علی بن ابی طالب کمک کن. شیب گفت: مادرت به عزایت بنشیند، مگر تو از خدمات و سوابق و فداکاری‌های علی در زمان پیامبر (ص) اطلاع نداری؟

ابن ملجم گفت: وای بر تو، مگر نمی‌دانی که او قاتل به حکمیت مردم در کلام خدا شد و برادران نمازگزار ما را به قتل رساند؟ بنابراین، به انتقام برادران دینی خود، او را خواهیم کشت. (12)

شیب پذیرفت و ابن ملجم شمشیری تهیه کرد و آن را با زهری مهلک آب داد و سپس در موعد مقرر به مسجد کوفه آمد.

آن دو در آنجا با قطام، که در روز جمعه سیزدهم ماه رمضان معتکف بود، ملاقات کردند و او به آن دو گفت که مجاشع بن وردان بن علقمه نیز داوطلب شده است که با آنان همکاری کند.

چون هنگام عمل فرا رسید قطام سرهای آنان را با دستمال‌های حریر بست و هر سه شمشیرهای خود را به دست گرفتند و شب را با کسانی که در مسجد می‌ماندند به سر بردند و در مقابل یکی از درهای مسجد که معروف به "باب السده" بود نشستند. (13)

حالات امیرالمؤمنین علی (ع) در شب‌های آخر

امام (ع) در ماه رمضان آن سال پیوسته از شهادت خود خبر می‌داد. حتی در یکی از روزهای میانی ماه، هنگامی که بر فراز منبر بود، دست به محاسن شریفش کشید و فرمود: [#171](#)؛ شقی‌ترین مردم این موها را با خون سرم رنگین خواهد کرد؛ [raquo](#)؛.

همچنین فرمود: ماه رمضان فرا رسید و آن سرور ماههاست در این ماه در وضع حکومت دگرگونی پدید می‌آید. آگاه باشید که شما در این سال در یک صف بدون امیر حج خواهید کرد و نشانه‌اش این است که من در میان شما نیستم. (14)

اصحاب آن حضرت می‌گفتند: او با این سخن خبر از مرگ خود می‌دهد ولی آن را درک نمی‌کنیم. (15) به همین جهت، آن حضرت در روزهای آخر عمر خود، هر شب به منزل یکی از فرزندان خود می‌رفت.

شبی را نزد فرزندش حسن (ع) و شبی در نزد فرزندش حسین (ع) و شبی در نزد دامادش عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب (ع) افطار می‌کرد و بیش از سه لقمه غذا تناول نمی‌فرمود.

یکی از فرزندان سبب کم خوردن وی را پرسید. امام (ع) فرمود: [#171](#)؛ امر خدا می‌آید و من می‌خواهم شکم تهی باشد. یک شب یا دو شب بیشتر نمانده است؛ [raquo](#)؛.

در شب ضربت، افطار را میهمان دخترش ام کلثوم بود. در هنگام افطار سه لقمه غذا خورد و سپس به عبادت پرداخت و از اول شب تا صبح در اضطراب و تشویش بود.

گاهی به آسمان نگاه می‌کرد و حرکات ستارگان را در نظر می‌گرفت و هر چه طلوع فجر نزدیکتر می‌شد تشویش و ناراحتی آن حضرت بیشتر می‌شد و می‌فرمود: [#171](#)؛ به خدا قسم، نه من دروغ می‌گویم و نه آن کسی که به من خبر داده دروغ گفته است؛ این است شبی که مرا وعده شهادت داده‌اند؛ [raquo](#)؛ (17)

این وعده را پیامبر اکرم (ص) به وی داده بود. علی (ع) خود نقل می‌کند که پیامبر (ص) در پایان خطبه‌ای که در فضیلت و احترام ماه رمضان بیان فرمود گریه کرد. عرض کردم: چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: برای سرنوشتی که در این ماه برای تو پیش می‌آید؛ [#171](#)؛ کانی بک و انت تصلی لربک و قد انبعث اشقی الاولین و الاخرین شقیق عاقر ناقة ثمود فضربک ضربة علی فرقک فحضب منها لحتیک؛ [raquo](#)؛ (18)؛ یعنی: گویا می‌بینم که تو مشغول نماز هستی و شقی‌ترین مردم جهان، همتای کشنده ناقة ثمود، قیام می‌کند و ضربتی بر فرق تو فرود می‌آورد و محاسنت را با خون رنگین می‌سازد.

حرکت امیرالمؤمنین (ع) به سوی مسجد

بالاخره آن شب به پایان رسید و علی (ع) در تاریکی سحر برای ادای نماز صبح به سوی مسجد حرکت کرد.

مرغابیانی که در خانه بودند در پی او رفتند و به جامه‌اش آویختند. بعضی خواستند آنها را از او دور سازند. فرمود: [#171](#)؛ دعوهن فانهن صوائح تتبعها نوائح؛ یعنی: آنها را به حال خود بگذارید که فریاد کنندگانی هستند که نوحه گرانی در پی دارند. (19)

امام حسن (ع) گفت: این چه فال بدی است که می‌زنی؟ فرمود: ای پسر، فال بد نمی‌زنم، لیکن دل من گواهی می‌دهد که کشته خواهم شد. (20)

ام کلثوم از گفتار امام (ع) پریشان شد و عرض کرد: دستور بفرمایید که جعه به مسجد برود و با مردم نماز بگذارد.

حضرت فرمود: از قضای الهی نمی‌توان گریخت. آن گاه کمر بند خود را محکم بست و در حالی که این دو بیت را زمزمه می‌کرد عازم مسجد شد.

اشدد حیا زیمک للموت اذا حل بوادیکا / و لا تجزع من الموت فان الموت لاقیکا (21)

کمر خود را برای مرگ محکم ببند، زیرا مرگ تو را ملاقات خواهد کرد. و از مرگ، آن گاه که به سوی تو درآید، جزع و فریاد مکن.

لحظه ضربت خوردن امام علی (ع)

امام (ع) وارد مسجد شد و به نماز ایستاد و تکبیر افتتاح گفت و پس از قرائت به سجده رفت.

در این هنگام ابن ملجم در حالی که فریاد می‌زد: «لله الحکم لا لک یا علی«، با شمشیر زهرآلود ضربتی بر سر مبارک علی (ع) وارد آورد.

از قضا این ضربت بر محلی اصابت کرد که سابقاً شمشیر عمرو بن عبدود بر آن وارد شده بود (22) و فرق مبارک آن حضرت را تا پیشانی شکافت.

مفسر معروف شیعه ابوالفتوح رازی در تفسیر خود نقل می‌کند: علی (ع) در نخستین رکعت از نمازی که ابن ملجم او را ضربت زد، یازده آیه از سوره انبیاء را تلاوت کرد. (23)

دانشمند معروف اهل تسنن سبط ابن جوزی می‌نویسد: هنگامی که امام در محراب قرار گرفت چند نفر به او حمله کردند و ابن ملجم ضربتی بر آن حضرت فرود آورد (24) و بلافاصله با همراهانش گریختند.

خون از سر علی (ع) در محراب جاری شد و محاسن شریفش را رنگین کرد. در این حال آن حضرت فرمود: «فزت و رب الکعبة«؛ به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم.

سپس این آیه را تلاوت فرمود: «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری«. (25) شما را از خاک آفریدیم و در آن بازتان می‌گردانیم و بار دیگر از آن بیرونتان می‌آوریم.

علی (ع) وقتی ضربت خورد فریاد زد: او را بگیرید. مردم از پی ابن ملجم شتافتند و کسی به او نزدیک نمی‌شد مگر آنکه او را با شمشیر خود می‌زد. پس قثم بن عباس پیش تاخت و او را بغل گرفت و به زمین کوبید.

چون او را به نزد علی (ع) آوردند، به او گفت: پسر ملجم؟ گفت: آری! به فرزندش حسن فرمود:

مواظب دشمنت باش، شکمش را سیر و بندش را محکم کن. پس اگر مُردم او را به من ملحق کن تا در نزد پروردگارم با او احتجاج کنم و اگر زنده ماندم یا او را می‌بخشم یا قصاص می‌کنم. (26)

امام را به خانه بردند

حسنین (ع) به اتفاق بنی هاشم، علی (ع) را در گلیم گذاشتند و به خانه بردند بار دیگر ابن ملجم را به نزد آن حضرت آوردند.

امیرالمؤمنین (ع) به او نگریست و فرمود: اگر من مُردم او را بکشید، چنان که مرا کشته، و اگر سالم ماندم خواهم دید که رأی من درباره او چیست.

فرزند مرادی گفت: من این شمشیر را به هزار درهم خریده‌ام و به هزار درهم دیگر زهر داده‌ام. پس اگر مرا خیانت کند حق تعالی او را هلاک گرداند. (27)

در این موقع ام کلثوم به او گفت: ای دشمن خدا، امیرالمؤمنین را کشتی؟ آن ملعون گفت: امیرالمؤمنین را نکشته‌ام، بلکه پدر تو را کشته‌ام.

ام کلثوم گفت: امیدوارم که آن حضرت از این جراحی شفا یابد.

ابن ملجم باز با وقاحت گفت: می‌بینم که برایش گریان خواهی بود. والله که من او را ضربتی زده‌ام که اگر آن را در میان اهل زمین قسمت کنند همه را هلاک کند. (28)

قدری شیر برای آن حضرت آوردند. کمی از آن شیر را نوشید و فرمود به زندانی خود نیز از این شیر بدهید و او را اذیت نکنید.

آمدن پزشکان بر بالین امام (ع)

هنگامی که امام (ع) ضربت خورد پزشکان کوفه به بالین وی گرد آمدند. در بین آنان از همه ماهرتر اثیر بن عمرو بود که جراحات را

وقتی او زخم را دید دستور داد شش گوسفندی را که هنوز گرم است برای او بیاورند. سپس رگی از آن بیرون آورد و در محل ضربت قرار داد و آن گاه که آن را بیرون آورد گفت: یا علی وصیت‌های خود را بکن، زیرا این ضربت به مغز رسیده و معالجه موثر نیست. در این هنگام امام (ع) کاغذ و دواتی خواست و وصیت خود را خطاب به دو فرزندش حسن و حسین (ع) نوشت.

این وصیت، گرچه خطاب به حسنین (ع) است ولی در حقیقت برای تمام بشر تا پایان عالم است. این وصیت را عده‌ای از محدثان و مورخان که قبل از مرحوم سید رضی و بعد از او می‌زیسته‌اند با ذکر سند نقل کرده‌اند. (29) البته اصل وصیت بیشتر از آن است که مرحوم سید رضی در نهج البلاغه آورده است.

سپس فرمود: ای نوادگان عبدالمطلب، نکند که شما بعد از شهادت من دست خود را از آستین بیرون آورید و در خون مسلمانان فرو برید و بگویید امیر مؤمنان کشته شد و این بهانه‌ای برای خونریزی شود. (30)

آگاه باشید که به قصاص خون من تنها قاتلم را باید بکشید. بنگرید که هرگاه من از این ضربت جهان را بدرود گفتم او را تنها یک ضربت بزنید تا ضربتی در برابر ضربتی باشد. و زنهار که او را مثله نکنید (گوش و بینی و اعضای او را نبرید)، که من از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: «از مثله کردن پرهیزید، گرچه نسبت به سگ گزنده باشد«.

فرزند آن امام (ع) خاموش نشسته بودند و در حالی که غم و اندوه گلوی آنان را می‌فشرد به سخنان دلپذیر و جان پرور آن حضرت گوش فرا می‌دادند.

اما در پایان این وصیت از هوش رفت و چون مجدداً چشمان خود را باز کرد فرمود: ای حسن، با تو سخنی چند دارم. امشب شب آخر عمر من است. چون درگذشتم با دست خود مرا غسل بده و کفن کن و خود شخصاً مباشر اعمال کفن و دفن من باش و بر جنازه من نماز بخوان و در تاریکی شب جنازه مرا دور از شهر کوفه مخفیانه به خاک بسپار تا کسی از آن با خبر نشود.

شهادت مولای متقیان امیر مومنان علی (ع)

امام علی (ع) دو روز زنده بود و در شب جمعه نخستین روز از دهه آخر ماه رمضان (شب بیست و یکم سال 40 هجری) در سن 63 سالگی بدرود حیات گفت.

پسر گرامی‌اش امام حسن (ع) او را با دست خود غسل داد و بر او نماز خواند در نماز هفت تکبیر گفت و سپس فرمود: «اما اینها لا تکبر علی احد بعده«. یعنی: بدانید که پس از علی (ع) بر جنازه هیچکس هفت تکبیر گفته نمی‌شود. علی (ع) در کوفه در جایی بنام «غری« (نجف اشرف فعلی) دفن شد. (31)

منابع

1. دینوری در الاخبار الطوال ص 213 نام برک بن عبدالله را نزال بن عامر و نام عمرو بن بکر را عبدالله بن مالک صیداوری نوشته است و مسعودی در مروج الذهب ج 2، ص 423 برک بن عبدالله را حجاج بن عبدالله صریمی ملقب به برک و عمرو بن بکر را زادویه نوشته است.

2. دینوری در الاخبار الطوال ص 213 نام برک بن عبدالله را نزال بن عامر و نام عمرو بن بکر را عبدالله بن مالک صیداوری نوشته است و مسعودی در مروج الذهب ج 2، ص 423 برک بن عبدالله را حجاج بن عبدالله صریمی ملقب به برک و عمرو بن بکر را زادویه نوشته است.

3. مقاتل الطالبیین، ص 29؛ الامامة و السياسة، ج 1، ص 137.

4. تاریخ طبری، ج 6، ص 83؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 195؛ روضة الواعظین، ج 1، ص 161.

5. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 114

6. مقاتل الطالبیین، ص 30؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 113

7. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 212.
8. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 312.
9. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 312.
10. مروج الذهب، ج 2، ص 423.
11. الاخبار الطوال، ص 213، مروج الذهب، ج 2، ص 423
12. كشف الغمة، ج 1، ص 571
13. مروج الذهب، ج 2، ص 424؛ تاریخ طبری، ج 6، ص 83؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 6، ص 115؛ كامل ابن اثیر، ج 3، ص 195؛ مقاتل الطالبیین، ص 32؛ البداية و النهاية، ج 7، ص 325؛ الاستیعاب، ج 2، ص 282؛ روضة الواعظین، ج 1، ص 161
14. ارشاد مفید، ص 151؛ چاپ اسلامیة؛ روضة الواعظین، ج 1، ص 163
15. ارشاد مفید، ص 151؛ چاپ اسلامیة؛ روضة الواعظین، ج 1، ص 163
16. ارشاد، ص 151؛ روضة الواعظین، ج 1، ص 164؛ كشف الغمة، ج 1، ص 581
17. روضة الواعظین، ج 1، ص 164
18. عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 297، چاپ قم
19. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 212؛ ارشاد، ص 652؛ روضة الواعظین، ج 1، ص 165؛ مروج الذهب، ج 2، ص 425
20. كشف الغمة، ج 1، ص 584
21. مروج الذهب، ج 2، ص 429؛ مقاتل الطالبیین، ص 31.
22. كشف الغمة، ج 1، ص 584.
23. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج 4، ص 425
24. تذكرة الخواص، ص 177 چاپ نجف.
25. سوره طه، آیه 55
26. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 212
27. كشف الغمة، ج 1، ص 586؛ تاریخ طبری، ج 6، ص 185
28. مقاتل الطالبیین، ص 36؛ الاخبار الطوال، ص 214؛ طبقات ابن سعد، ج 2، ص 24؛ كامل ابن اثیر، ج 3، ص 169؛ تاریخ طبری، ج 6، ص 85؛ عقد الفرید، ج 4، ص 359؛ كشف الغمة، ج 1، ص 586
29. ابوحاتم سجستانی، المعمرن و الوصایا، ص 149؛ تاریخ طبری، ج 6، ص 85؛ تحف العقول، ص 197؛ من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 141؛ کافی، ج 7، ص 51؛ در مروج الذهب، ج 2، ص 425 قسمتی از آن نقل شده است؛ مقاتل الطالبیین، ص 38.

30. نهج البلاغه، نامه شماره 47

31. مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 313؛ تذكرة الخواص، ص 122؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 213؛ فروغ ولایت، آیت الله جعفر سبحانی.